

سیری در جهان کافکا

سیاوش جمادی



فهرست

پیشگفتار..... ۷

بخش اول: نه این و نه آن

۱. بیماری و هنر کافکا..... ۱۷
۲. پیوند جنون با مضمون و سبک هنر کافکا..... ۲۹
۳. رئالیسم هویت و غیریت..... ۳۹
۴. ادبیات همچون تماشاگه خویش..... ۵۱
۵. مقصد هست، اما راه نیست..... ۷۵
۶. محاکمه؛ دادگاه ویژه انسانی..... ۱۰۱
۷. جنگ نفسانی در جهان کافکا..... ۱۲۷
۸. مفهوم تعلیق..... ۱۴۷
۹. ناتمامی و بی‌سرانجامی..... ۱۵۷
۱۰. پیوند هنر و زندگی کافکا..... ۱۶۹
۱۱. قصر؛ سفر در هفت حجاب حقیقت..... ۱۸۷

بخش دوم: تفسیر دینی جهان کافکا

- درآمد..... ۲۲۳
۱۲. تفسیر یا تحریف؟..... ۲۲۵
۱۳. داوری؛ زایمانی در ستایش زایندهگی..... ۲۴۳
۱۴. مرده‌ریگ کنیسه..... ۲۶۳
۱۵. کافکا و کابالیسم..... ۲۷۳
۱۶. پزشک دهکده؛ بادافرة فریب‌آگاهی..... ۳۰۳
۱۷. نتیجه..... ۳۱۷
- کتاب‌شناسی..... ۳۲۵
- نمایه..... ۳۳۱

بیماری و هنر کافکا

ای خجسته رنج و بیماری و تب	ای مبارک درد و بی‌خوابی شب
رنج گنج آمد که رحمت‌ها در اوست	مغز تازه شد چو بخراشید پوست
ای برادر، موضع تاریک و سرد	صبر کردن بر غم و سستی و درد
چشمه حیوان و جام مستی است	کان بلندی‌ها همه در پستی است
همره غم باش و با وحشت بساز	می‌طلب در مرگ خود عمر دراز

مولوی

کافکا در ژوئن ۱۹۲۴ در آسایشگاهی نزدیک شهر وین می‌میرد. و قفس تن را، که بی‌تردید در جهان او سرچشمه بسیاری از پارادوکس‌های ذهنی بود، به دور می‌افکند. نه تنها پاره‌هایی از یادداشت‌های شخصی و نامه‌های خصوصی کافکا، بلکه بخش‌هایی از آثار هنری او نیز گواه این دردند. افزون بر آن، اگر بنا به گفته بسیاری از مفسران، آثار کافکا نوعی خودزندگینامه هنری باشد، پس جسم نحیف، حساس و اغلب بیمار او نیز باید در این میان نقشی مهم یا ناچیز داشته باشد. اگر چون ساندر گیلمن، نویسنده کتاب فرانتس کافکا، بیمار یهودی،^۱ تا آن‌جا راه افراط نپوییم که بیماری و به‌طور کلی بیزاری از تن خویش را سرچشمه پنهان و انگیزه غالب کل جهان ذهنی کافکا تلقی کنیم، دست کم باید تأثیر بیماری و نقش تن و بازتاب تن‌بینی را در آفرینش هنری او از نظر دور نداریم. نه تنها کافکا بلکه شمار زیادی از نوابغ هنر از جمله فلور، داستایفسکی، ون‌گوگ، بتهوون، مارسل پروست، نیچه، هولدرلین، کی‌یرکگور، ژرار دو نروال و بودلر، محققان، مفسران و روانکاوان را بر آن داشته‌اند که توجیهی برای نسبت بیماری یا نقص جسم و آفرینش هنری و

1. Sander Gilman, *Franz Kafka, The Jewish Patient*, Great Britain, Routledge 1995.

حتی نسبت جنون و نبوغ پیدا کنند. نظریه فروید در باب سرچشمه و روند آفرینش هنری به طریقی هنر را با بیماری مربوط می‌داند. هنر، اسطوره و حتی دین، به باور فروید، صورتی قلب شده از غریزه جنسی است. نکته در آن است که این نظریه فروید کم‌تر از سایر نظریات او بر تجربه عملی و روانکاوی بالینی مبتنی است. هیچ هنرمند بزرگ یا پیامبر و عارفی در خیل بیماران او جایی ندارد. نوابغی چون داستایفسکی، کی‌یرکگور، کافکا و نیچه خود در شناخت اعماق روان خویش پیشدستی کرده‌اند و ای بسا هر یک - اگر نه به طور رسمی و نظری - ژرفا و وسعت روانکاوی را تا مرزهایی بس فراتر از روانکاوی فروید رسانده‌اند. شاید از همین رو فروید برای تبیین نظریه تصعید به مردگانی متوسل می‌شود که بعضی از آن‌ها چون لئوناردو داوینچی چهارصد سال پیش از او می‌زیسته‌اند. لئوناردو داوینچی عنوان اثری از فروید است که اگر وزن نام نویسنده‌اش بر ما سنگینی نکند، شاید آن را حاوی یکی از مهم‌ترین و یکسونگرترین استدلال‌های تاریخ بیابیم. گزینش یک یادداشت روزانه کوتاه از میان انبوه اسناد و یادداشت‌هایی که به این نقاش بزرگ منسوب است و تبدیل آن به علت موجهه زندگی‌ای متلاطم و پیچیده تحلیلی است که یادآور تخته‌خواب پروکروست است: آن دیو افسانه‌ای که گروگان‌های خود را به تخته‌خوابی می‌بست و آن‌ها را با قطع یا کشیدن پاها با تخته‌خواب هم‌اندازه می‌کرد. در قیاس با متفکرانی چون دیوید هیوم و کانت، که نسبت علیت و غایت را حتی در مورد پدیدارهای طبیعت مورد تردید قرار می‌دهند، تحلیل فروید به تحلیل مادرشوهری می‌ماند که علت زکام عروسش را نفرین و ناله خود می‌داند.

نسبت میان بیماری جسم یا جنون جان با هنر یا آفرینندگی از مباحث دیرینه‌ای است که حتی در آثار ارسطو و افلاطون به آن اشاراتی شده است، اما به خصوص در عصر جدید در مقیاسی وسیع‌تر و به صورتی عالمانه‌تر توجه صاحب‌نظران را جلب کرده است. ساندر گیلمن به طور خاص در مورد فرانتس کافکا در کتابی که از آن نام بردیم، در این باره به تفصیل تحقیق کرده است. به عقیده او، «بیماری کافکا باعث شد که وی معنای خویشتن خویش را درک کند. بیماری کافکا محوری بود که او و جهان‌ش حول آن می‌چرخیدند»^۳. وی البته با اشاره به شواهدی که ذکر آن‌ها در این و جیزه نمی‌گنجد به مناسبت تنگاتنگ، متداخل و درهم‌پیچیده‌ای میان جسم، نژاد، زبان و تمایلات جنسی کافکا قائل است که مکرراً آن را به وضعیت سست‌بنیاد روشنفکران یهودی در اروپای دوره معروف به «Fin de Siècle» یا پایان قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم مربوط می‌داند. گیلمن از جمله به نام کافکا به پزشک معالج خود، دکتر کلوپ اشتوک، اشاره می‌کند که در آن کافکا با این کلمات از خود سخن می‌گوید: «یک یهودی و افزون بر آن یک آلمانی و افزون بر آن یک بیمار و

حتی نسبت جنون و نبوغ پیدا کنند. نظریه فروید در باب سرچشمه و روند آفرینش هنری به طریقی هنر را با بیماری مربوط می‌داند. هنر، اسطوره و حتی دین، به باور فروید، صورتی قلب شده از غریزه جنسی است. نکته در آن است که این نظریه فروید کم‌تر از سایر نظریات او بر تجربه عملی و روانکاوی بالینی مبتنی است. هیچ هنرمند بزرگ یا پیامبر و عارفی در خیل بیماران او جایی ندارد. نوابغی چون داستایفسکی، کی‌یرکگور، کافکا و نیچه خود در شناخت اعماق روان خویش پیشدستی کرده‌اند و ای بسا هر یک - اگر نه به طور رسمی و نظری - ژرفا و وسعت روانکاوی را تا مرزهایی بس فراتر از روانکاوی فروید رسانده‌اند. شاید از همین رو فروید برای تبیین نظریه تصعید به مردگانی متوسل می‌شود که بعضی از آن‌ها چون لئوناردو داوینچی چهارصد سال پیش از او می‌زیسته‌اند. لئوناردو داوینچی عنوان اثری از فروید است که اگر وزن نام نویسنده‌اش بر ما سنگینی نکند، شاید آن را حاوی یکی از مهم‌ترین و یکسونگرترین استدلال‌های تاریخ بیابیم. گزینش یک یادداشت روزانه کوتاه از میان انبوه اسناد و یادداشت‌هایی که به این نقاش بزرگ منسوب است و تبدیل آن به علت موجهه زندگی‌ای متلاطم و پیچیده تحلیلی است که یادآور تخته‌خواب پروکروست است: آن دیو افسانه‌ای که گروگان‌های خود را به تخته‌خوابی می‌بست و آن‌ها را با قطع یا کشیدن پاها با تخته‌خواب هم‌اندازه می‌کرد. در قیاس با متفکرانی چون دیوید هیوم و کانت، که نسبت علیت و غایت را حتی در مورد پدیدارهای طبیعت مورد تردید قرار می‌دهند، تحلیل فروید به تحلیل مادرشوهری می‌ماند که علت زکام عروسش را نفرین و ناله خود می‌داند.

دکتر اشتکل، که از روانکاوان تالی فروید است، پس از سال‌ها مطالعه زندگینامه هنرمندان و شاعران نتیجه می‌گیرد که در اغلب آن‌ها نشانه‌هایی از بیماری نوروز وجود دارد و هسته اصلی آفرینندگی آن‌ها هراس و اضطراب است. در بیماری نوروز در اثر اختلال عاطفه و احساس، شخص، عجیب، غیرعادی و با مردم و جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند ناهماهنگ و ناسازگار می‌شود.

سزار لومبروزو در کتاب انسان نابغه^۱ بر آن است که جنون انگیزه نبوغ و هنر است. داستایفسکی در دو رمان بزرگ خود یعنی ابله و تسخیرشدگان، نظریه‌ای حاکی

1. Dr. Paul Voivenel 2. *Littérature et folie*
3. Sander Gilman, *op.cit.* p. 5.

1. *L'homme de Genie*